



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

روش گرامشی

به مناسبت انتشار «دفترهای زندان»

ژوزف بودجج

ترجمه‌ی: حسن مرتضوی



شهریور ۱۴۰۰

توضیح «نقد»: به مناسبت انتشار ترجمه‌ی فارسی جلد نخست «دفترهای زندان»، اثر آنتونیو گرامشی، با ترجمه‌ی حسن مرتضوی، که دربرگیرنده‌ی دفترهای اول و دوم یادداشت‌های اوست، مقدمه‌ی مترجم انگلیسی این اثر را منتشر می‌کنیم. به‌گفته‌ی مترجم فارسی، این مقدمه شرح بسیار جالبی از روش گرامشی به‌دست می‌دهد و رویکردی را به این روش برجسته می‌کند که تاکنون کم‌تر دیده شده است؛ همچنین دربردارنده‌ی گفتاوردهایی مهم، شاخص و خواندنی از دفترهاست.

*

سوالی که هنوز باید پاسخ داده شود، صرف‌نظر از مجادلات سیاسی و متن‌شناختی، این است: چه چیزی قرار است از قرائت دفترهای زندان گرامشی در ویراستی به‌دست آید که تا حد امکان دقیقاً محتوای دست‌نوشته‌های اصلی را بازتولید می‌کند؟ در بخش باقیمانده‌ی این جستار مقدماتی به این سوال پاسخ می‌دهم. هدف من روشن کردن اهمیت توجه دقیق به آهنگ اندیشه‌ی گرامشی، به رویه‌ها و روش‌های واکاوی و ترکیب‌بندی، تغییرات و چرخش‌هایی که پروژه‌اش از سر گذراند، به جزئیاتی که معرفی می‌کند، به موشکافی و به همان اندازه به تجدیدنظرهایی که اعمال می‌کند، به نظم و ترتیب‌ها و بازتنظیم مطالب، و حتی به بخش‌بخش بودن کل تلاش او است. من می‌کوشم این کار را با تمرکز بر مسیر مجموعه‌ای از ایده‌ها انجام دهم که برای نخستین بار بدون جلب‌توجه در گروه کوچکی از یادداشت‌های به‌ظاهر بی‌اهمیت در همان ابتدای دفتر اول پدیدار شدند.

زمانی بین ژوئیه و اکتبر ۱۹۲۹، گرامشی ملاحظه‌ی زیر را در میان ایده‌ها و مطالب متفرقه‌ای که در نخستین دفتر زندان خود ثبت و گردآوری می‌کرد نوشت:

§ **استخوان کوچک کوویه.** ملاحظه‌ای که به یادداشت پیشین مربوط است. مورد لومبروزو. از

استخوان ریز یک موش گاهی یک مار دریایی بازسازی می‌شود. (I. §26)

خواننده ویراست کامل دفترهای زندان احتمالاً، در مواجهه با این مدخل مرموز، نگاهی اجمالی به آن می‌اندازد و به خواندن ادامه می‌دهد. زیرا اگرچه این مدخل در همان ابتدای متن — ۲۸ صفحه‌ی دست‌نوشته — نوشته شده است، بسیاری از اقلامی که مقدم بر آن در همان دفترند، از مطالب یک‌خطی، فهرست نام‌ها، کلمات قصار و نظرات، نکات موجز رونویسی‌شده از ریوارول و سایر مطالب متنوع تشکیل شده بود. بنابراین، خواننده کاملاً آگاه است که شماری از این قطعات پراکنده و بی‌ارتباط معادل با یک

تذکار سریع است که ممکن است بعدها هنگام شرح و تفصیل در متن اهمیت یابند، یا به بخش‌هایی از متون خاص‌تری بدل شوند که نشان می‌دهند چگونه آن‌ها درون طرح، ساختار سراسری یا رشد و شکل‌گیری پروژه‌ی گرامشی «جا می‌افتند». خواننده، حتی خواننده‌ی دقیق، با توجه به خصلت خاص دفترهای زندان، بعید نیست احساس کند مجبور است اهمیتی را که هر قطعه‌ی کوچک دارد توضیح دهد؛ به هر حال، در این‌جا به رمان یا یک شرح کشف «علمی» نمی‌پردازیم که در آن فرض را بر این می‌گذاریم که هر عنصر باید قابل استناد به یک قصد کم‌وبیش منظم و دقیق باشد. اما در همان حال، خوانندگان با متن کامل دفترها، در تمامی احتمالات خود، با دست کم برداشتی عام از درونمایه‌های بزرگ، درونمایه‌های عمده‌ای که در آن‌ها بافته شده‌اند، مواجه می‌شوند؛ بنابراین، آن‌ها گرایش دارند که (حتی به‌طور موقتی هم که شده) به هر یک از این قطعات شناور، جایی درون مقوله‌ی فراگیری مانند «هژمونی»، «فرهنگ»، «نظریه‌ی روشنفکران» و مانند آن‌ها اختصاص دهند.

اما عبارت «مربوط به یادداشت پیشین» شاید باعث شود خواننده لحظه‌ای مکث کند، زیرا «یادداشت پیشین» در این مورد، شامل طرح‌واره‌ای از برخی نوشته‌های عجیب‌تر آکیلله لوریا است. برای اغلب خوانندگان معاصر، یقیناً نام آکیلله لوریا کم‌معنا یا اساساً بی‌معناست؛ مگر این‌که، شاید، برخی از آن‌ها تصادفاً سخنان زهرآگین انگلس علیه او را در «پیش‌گفتار» و «مکمل» مجلد سوم سرمایه به یاد داشته باشند. علاوه بر این خواننده‌ای که پیش‌تر با کارهای گرامشی آشنایی داشته است، می‌داند که یکی از آخرین دفترها به «لوریانیسم» اختصاص داده شده که مانند «برشانیسم» مقوله‌ای است که گرامشی به منزله‌ی یک ابزار ابداع کرد که او را قادر ساخت تا انواع روشنفکران ایتالیایی را دسته‌بندی کند. بنابراین، با این‌که نه لوریا در فهرست «مباحث اصلی» در صفحه‌ی آغازین دفتر اول ذکر می‌شود و نه لوریانیسم، خواننده قاعدتاً مشکل اندکی در یافتن پیوند بین یادداشتی که عنوانش «آکیلله لوریا» است با دو مبحثی که در همان آغاز دفتر ذکر شده، یعنی «شکل‌گیری گروه‌های روشنفکری ایتالیایی: توسعه، نگرش‌ها» و «اخلاف پدر برشانی» خواهد داشت. زیرا همان‌طور که «برشانیسم» برجسیبی است مفید برای گروهی از روشنفکران ادبی که مواضع ارتجاعی، اغتشاش ایدئولوژیکی، نوستالوژی برای نظم ازدست رفته و پوپولیسم‌شان آن‌ها را به گونه‌های امروزمین ارتدوکس سرکوب‌گر، یسوعی بی‌نهایت محافظه‌کار، رمان‌نویس تاریخی عامه‌پسند و جدل‌گرا، یعنی آنتونیو برشانی، بدل کرد، به همین ترتیب، «لوریانیسم» به مظهر مجموعه‌ای از روشنفکران علوم اجتماعی بدل شد که پوزیتیویسم خام، اپورتونیسم، اندیشه‌ی منحط، پژوهشگری سرسری‌شان به عالی‌ترین شکل (و اگر تاثیر گسترده‌شان نبود، به طرزی مضحک) در کار و فعالیت پروفیسور اقتصاد، آکیلله لوریا، مصداق می‌یافت. ممکن نیست تصادف محض باشد که

یادداشت «آکیله لوریا» بلافاصله در نخستین یادداشت از رشته‌ای از یادداشت‌ها درباره‌ی «اخلاف پدر برشانی» آورده می‌شود که در سراسر دفترهای زندان پخش است.

بدنه‌ی اصلی یادداشت عبارت است از فهرست‌برداری و توصیف اجمالی از برخی مطبوعات که تمایل وافر لوریا به نظریه‌های واهی را مستند می‌کند. در ادامه، ملاحظاتی درباره‌ی نظرات بنه‌دِتو کروچه درباره‌ی لوریا مطرح می‌شود. یادداشت با این نظر پایان می‌یابد که لوریا را نباید یک پدیده‌ی نابهنجار یکه دانست و این که واکاوی خصوصیات فردی او را می‌توان به نحو ثمربخشی بسط داد تا بسیاری از روشنفکران دیگر را نیز در بر بگیرد:

لوریا یک نمونه‌ی فردی هیولایی نیست: او کامل‌ترین و عالی‌ترین نمونه از رشته‌ای از نمایندگان قشر معینی از روشنفکران در دوره‌ی معینی است؛ به‌طور کلی، نمونه‌ای از آن روشنفکران پوزیتیویست که به مسئله‌ی کارگران می‌پردازند و کمابیش معتقدند که مارکسیسم را تعمیق می‌بخشند، تصحیح می‌کنند و از آن فراتر می‌روند ... بنابراین به‌طور کلی لوریانیسم خصیصه‌ی نوع معینی از تولید ادبی و علمی در کشور ماست (از این نوع آثار به‌فور در **کریستیکای** کروچه، **ووجه** پرتزولینی، **اوتیتای** سالوه‌مینی یافت می‌شود) به سازمان ضعیف فرهنگ و از این رو به نبود محدودیت و نقد مربوط است. (I, §25)

بنابراین، یادداشت کوتاه درباره‌ی «استخوان کوچک کوویه»، یادداشت بلندتر درباره‌ی «آکیله لوریا» را به دو طریق کامل می‌کند: افزودن چاره لومبروزو به فهرست روشنفکرانی که باید تحت عنوان «لوریانیسم» بررسی شوند و مطرح می‌کند که روش‌های «علمی لوریایی» مشابه با روش‌های برخی از پارین‌شناس‌های ناموجه است که استفاده‌ی نادرست‌شان از شواهد تجربی منجر به نتایج نادرست و حتی غریب شد. چنین اشاره‌ای را می‌توان یکسره در راستای نفرت شدید و شناخته‌شده‌ی گرامشی از هر چیزی دانست که به پوزیتیویسم آلوده باشد. اما با مکتب برای بررسی عمیق‌تر «استخوان کوچک کوویه» و یادداشت‌های پیرامون آن، می‌توان چیزی بیش از حمله‌ی جانبی به پوزیتیویسم و طرفداران روشنفکری‌اش را کشف کرد.

می‌توان حتی در همین مرحله‌ی اولیه در دفترها، متوجه تمایزاتی شد که گرامشی بین انواع متفاوت روشنفکران ایتالیا قائل می‌شود. برشیانیست‌ها روزنامه‌نگار، رمان‌نویس، مقاله‌نویس و منتقد بودند؛ به‌طور خلاصه، انواع گوناگون اهل ادب. لوریایی‌ها عموماً دانشمندان علوم اجتماعی بودند. علاوه‌براین، به دلیل

مهم‌تری با یکدیگر تفاوت داشتند. اخلاف پدر برشانی ارتجاعی بودند، چه آن‌ها که خود را حامیان فرهنگ متعالی معرفی می‌کردند و چه کسانی که طرفدار پوپولیسم ناسیونالیستی و نوستالوژیکی بودند. در مقابل، لوریایی‌ها خود را مترقی می‌دانستند؛ بسیاری از آن‌ها (از قبیل فیلیپو توراتی، بنیانگذار سوسیالیسم ایتالیایی) فعالانه مدافع آرمان سوسیالیستی بودند؛ آن‌ها اغلب گمان می‌کردند که متکی بر اندیشه‌ی مارکسیستی هستند یا آن را بهبود می‌بخشند. بی‌گمان، چنان‌که روشن شد، بسیاری از شخصیت‌های مرتبط با برشانیسیم و لوریانیسم در فضای فکری یا به عبارت بهتر فضای فرهنگی که زمینه را برای فاشیسم فراهم کرد و به حفظ آن یاری رساندند، نقش داشتند. با این همه، جنبه‌ی ویژه‌ای از لوریایی‌ها باقی می‌ماند که نیاز به واکاوی جداگانه و خاص دارد؛ واکاوی‌ای که آشکار می‌کند چگونه و تا چه گستره‌ای و با چه پیامدهایی پوزیتیویسم یا علم‌گرایی چپ‌گراها را به طور عام و مارکسیسم را به طور خاص تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. گرامشی در یادداشتی بلافاصله پس از «استخوان کوچک کوویه»، دغدغه‌اش را در خصوص این موضوع نشان می‌دهد:

§ بقایای رمانتیسیسم متأخر؟ گرایش جامعه‌شناسی چپ‌گرا در ایتالیا که به بررسی تبه‌کاری معطوف است. در ارتباط با این واقعیت، آیا لومبروزو و دیگرانی که در آن زمان به نظر می‌رسید تجلی عالی علم هستند، بخشی از این گرایش شمرده می‌شدند؟ یا بقایای رمانتیسیسم ۱۸۴۸ هستند (سو و ...)? آیا در ارتباط با این واقعیت است که در ایتالیا این افراد از مشاهده‌ی شمار بزرگی جنایات خونین یکه خوردند و اعتقاد داشتند که نمی‌توانند بدون این که «به لحاظ علمی» ابتدا این پدیده را توضیح بدهند، جلوتر بروند؟ (I, § 27)

با این‌که روشن است که یادداشت‌های مربوط به برشانیسیم و لوریانیسم همگی به مبحث عام «شکل‌گیری گروه‌های روشنفکری ایتالیایی: توسعه، نگرش‌ها» تعلق دارند، این موضوع نیز روشن است که در صفحات آغازین نخستین دفتر، اصطلاح «گروه‌های روشنفکری» تمرکز واضح‌تر و برجستگی بیش‌تری کسب می‌کند. متوجه می‌شویم که سه یادداشت «آکیله لوریا»، «استخوان کوچک کوویه» و «بقایای رمانتیسیسم متأخر؟» مجموعه‌ای کوچک و قابل تمیز از مطالبی پیدا می‌کنند که پیش و پس از آن‌هاست. (دو یادداشت بعدی درباره‌ی «قانون طبیعی» و «کنایه به منزله‌ی بنیان‌گذار میان تاریخ‌باورها» هستند. به دنبال این دو یادداشت، دو یادداشت دیگر به لوریایی‌ها می‌پردازد.) در همان حال، در خود این مجموعه یادداشت‌ها می‌توان حرکتی در دوری از امر خاص و نزدیکی به امر عام دید. گرامشی با ارائه‌ی

سند از برخی از غریب‌ترین نظریه‌های آکیلله لوریا آغاز می‌کند و به ساختن اصطلاح تازه‌ی «لوریانیسم» می‌رسد تا فعالیت یا ذهنیت انواع معینی از روشنفکران را (که خود را چپ‌گرا یا ترقی‌خواه معرفی می‌کردند) نامگذاری کند؛ سپس کار این روشنفکران را به روش علمی کوویه تشبیه می‌کند که به خطا می‌روند، و سرانجام کل مسئله‌ی رابطه بین جامعه‌شناسی چپ‌گراهای ایتالیایی و علم پوزیتیویستی (و تاریخ آن‌ها) را تبیین می‌کند.

خواننده‌ی *دفترهای زندان* قاعدتاً پس از بررسی این قطعات در جزئیات متوجه می‌شود که چگونه مباحث و موضوعاتی که در خطوط کلی در صفحات آغازین دفترها ترسیم شده‌اند، شرح و بسط می‌یابند و با موضوعات دیگر در مدخل‌های بعدی درهم‌تنیده می‌شوند؛ گرامشی بعدها این موضوعات را در بسیاری موارد در دفترهای «ویژه»‌ای که براساس درونمایه منظم و مرتب شده‌اند، کمابیش به‌نحو نظام‌مندانه‌ای گردآوری می‌کند. این سه یادداشتی که در بالا نقل کرده‌ام، در واقع در شکلی نسبتاً تغییر یافته در اواخر متن کامل *دفترهای زندان* از نو مطرح می‌شوند اما هر سه در یک دفتر نیستند. در نگاه نخست، نه هیچ یک از تغییراتی که گرامشی در بدنه‌ی این یادداشت‌ها وارد می‌کند و نه ترکیب جدیدشان، خیلی مهم به نظر نمی‌رسند. در واقع، به نظر می‌رسد که این تغییرات برای کسی که صرفاً روایت قدیمی‌تر را با روایت جدیدتر مقایسه می‌کند، اهمیت نسبتاً اندکی داشته باشد. اما برای خواننده‌ی دقیق این مجموعه‌ی عظیم با قطعات صدها صفحه‌ای که روایت‌های نخست این سه یادداشت را از روایت‌های نهایی آن جدا می‌کند را زیرورو کرده است، تفاوت‌های آن‌ها پژواک بزرگی ایجاد می‌کند — نه به این دلیل که راه‌حل بزرگی پیدا شده، یا نه به این علت که موضوعات سر جای خود قرار گرفته‌اند، بلکه از آن‌رو که یادداشت‌های تجدیدنظرشده‌ی گرامشی با پیچیدگی چندسویه و پروژه‌ای با چند دورنمای ضرورتاً جامع که آن‌ها بخش کوچکی از آن به‌شمار می‌آیند بازتاب می‌یابد.

سومین یادداشت این دسته که درباره‌ی آن‌ها بحث کردم، شکل استفهامی خود را (به جز عنوانش) هنگامی که از نو در دفتر ۲۵ نوشته می‌شود، تا پایان دفترهای زندان حفظ می‌کند:

علم‌گرایی و بقایای رمانتیسیسم متأخر. باید گرایش جامعه‌شناسی چپ‌گرا در ایتالیا را، که خود را به بررسی تبهکاری معطوف کرده است، بررسی کرد. آیا این موضوع به این واقعیت مربوط است که لومبروزو و بسیاری از «درخشان‌ترین» پیروانش، که در آن زمان به نظر می‌رسید تجلی عالی علم هستند، بر بخشی از گرایش چپ‌گرا و با تمامی انحرافات حرفه‌ای و معضلات خاص‌شان تاثیرگذار بودند؟ یا این موضوع به بقایای رمانتیسیسم متأخر ۱۸۴۸ (سو و روغن‌کاری‌هایش درباره‌ی قانون

جنایی بزرگ شده؟ یا مرتبط با این واقعیت است که برخی گروه‌های روشنفکری ایتالیا از مشاهده‌ی آمارهای بالای جنایت‌های خونین یکه خوردند و اعتقاد داشتند که نمی‌توانند بدون این که «به لحاظ علمی» (یعنی به لحاظ ناتورالیستی) این پدیده‌ی «بربریت» را توضیح دهند، جلوتر بروند.» (8، §25)

تغییرانی که گرامشی در این بند در دفتر ۲۵ می‌دهد حداقل است — یادداشت هنوز همانند گذشته به همان شبکه از معضلات می‌پردازد، یعنی رابطه‌ی بین جامعه‌شناسی چپ‌گرا و پوزیتیویسم علمی به نحوی که در گفتمان پژوهشگرانه درباره‌ی جرم‌شناسی پدیدار می‌شود. با این همه، تغییری کانونی رخ داده است، زیرا اکنون گرامشی روایت تجدیدنظریافته را از دو یادداشت قبلی جدا کرده است و در بستری جدید و در دفترهایی که براساس درونمایه‌ای منظم شده‌اند و عنوان «درباره‌ی حاشیه‌های تاریخ (تاریخ گروه‌های اجتماعی زیردست)» دارند قرار داده است.

در واقع کاملاً درست نیست بگوییم که جابجایی یادداشت مربوط به «علم‌گرایی و بقایای رمانتیسیسم متأخر» بیانگر تغییر کانون است. در واقع آنچه رخ می‌دهد، بسط و ضخیم‌شدن شبکه‌ی پیوندها میان موضوعات گوناگونی است که در قطعات بی‌شماری که درون دفترها چیده شده‌اند، مطرح می‌شوند. زیرا یادداشت مربوط به علم‌گرایی و رمانتیسیسم در صورت‌بندی بعدی و نیز در صورت‌بندی جدید خود متضمن پژوهشی است درباره‌ی تبارشناسی جنبه‌ای از گفتمان جامعه‌شناختی چپ‌گرای ایتالیا — پژوهشی که هدفش نه تعیین خاستگاه دقیق این گفتمان، بلکه تاریخی‌کردن آن و فراخ‌ترکردن فهم ما از صورت‌بندی گروه‌های روشنفکری، رشد و نگرش‌های آنهاست؛ و چنین پژوهشی باید جزء لازم مطالعه‌ی پدیده‌ی لوریانیسم تلقی شود و نه پژوهش درباره‌ی غریب‌ترین جنبه‌های ادغام سیاست‌های به ظاهر ترقی‌خواهانه و چپ‌گرایانه و پوزیتیویسم علمی غیرتاریخی آن. اما گرامشی این پژوهش را به مطالعه‌ی صورت‌بندی‌های گفتمانی به معنای دقیق کلمه محدود نمی‌کند؛ او هم‌چنین به تاثیر این گفتمان و افرادی که با آن قدرت گرفته‌اند بر تاریخ مادی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایتالیا می‌پردازد. معروفیت چزاره لومبروزو (۱۸۳۵-۱۹۰۹) اساساً به این دلیل است که پژوهش «علمی»‌اش در جرم‌شناسی موجب بهبود طرز تلقی از مجرمان شد. اما در چند نمونه‌ای که نامش در یادداشت‌های گرامشی ذکر می‌شود، با مکتب تاثیرگذار دانشمندان اجتماعی (که نام‌شان در سراسر دفترها غالباً در ارتباط با لوریانیسم مطرح است) مرتبط است که دیدگاه‌ها و نظریه‌های پوزیتیویستی‌شان اثری تأخیری و پس‌روانه بر فرهنگ سیاسی ایتالیا داشت: مثلاً آنها با دادن مشروعیت «علمی» در تداوم جبرباوری (و تقدیرباوری)

که برخی افراد (مثلاً تبهکاران) و نیز گروه‌های معینی (به ویژه جنوبی‌ها) ماهیتاً یعنی به لحاظ زیستی «بربر» و بدوی هستند، نقش داشتند. یک پیامد مهم این نوع جامعه‌شناسی این است که مانع ارائه‌ی تبیینی درباره‌ی تاریخ سرکوب می‌شود: زیست‌شناسی جایگزین سیاست قدرت و سلطه به عنوان تبیینی شرایط افراد محروم می‌شود. به بیان دیگر، مکتب پوزیتیویستی جامعه‌شناسان با نسبت‌دادن ناهم‌رنگی «تبهکاران» با جامعه، ناپهنجاری «جنوبی‌ها» و رفتار نگران‌کننده‌ی توده‌های «منحرف» یا «غیرعقلانی» به قوانین متعین از لحاظ زیست‌شناسی با ماهیت غیرتاریخی، گروه‌های زیردست را از تاریخ خاص‌شان محروم می‌کند.

بنابراین، کاملاً مناسب و مقتضی است که چزاره لومبروزو، نمونه‌ی این جامعه‌شناسان و شخصیت‌های تاثیرگذار در پس بسیاری لوریایی‌ها، نه تنها در مدخل نهایی دفتر ۲۵ یعنی «درباره‌ی حاشیه‌های تاریخ (تاریخ گروه‌های اجتماعی زیردست)» بلکه هم‌چنین در بند آغازین ظاهر می‌شود. در آن نخستین یادداشت، عنوان بحث داوید لاتزارتی است، رهبر کاریزماتیک فرقه‌ی مذهبی مخالفی که در سال ۱۸۷۰ در توسکانی، در دوره‌ای از مشکلات اقتصادی بسیار زیاد و ناآرامی توده‌ای، شکوفا شد. برخورد چزاره لومبروزو به لاتزارتی در کتاب **دیوانه‌ها و ناپهنجارها** تفسیر حاشیه‌ای گرامشی را به دنبال داشت:

... (این سنت فرهنگی زمانه بود: به جای مطالعه‌ی خاستگاه‌های یک جنبش جمعی و دلایل این که چرا این جنبش گسترده شد، چرا جمعی بود، قهرمان مجزا می‌شود و بحث به بیان زندگی‌نامه‌ی موهوم او محدود می‌شود، و اغلب اوقات از نقاط عزیمتی استفاده می‌شود که تصدیق نشده‌اند و می‌توانند به نحو متفاوتی تفسیر شوند. برای یک نخبه‌ی اجتماعی، اجزای گروه‌های زیردست همیشه جنبه‌ای بربرگونه یا بیمارگونه دارد.) (1 §, 25)

نمی‌توان از ذکر این نکته خودداری کرد که چگونه بار دیگر اظهارنظری که جزئیات بسیار خاص، بسیار انضمامی — یعنی توصیف لومبروزو از لاتزارتی به عنوان فردی ناپهنجار یا دیوانه — باعث آن بود، نقطه عزیمت برای بررسی‌های فراخ‌تر درباره‌ی تاریخ فرهنگ، روبه‌های گفتمانی نخبه‌گرا، حاشیه‌نشینی گروه‌های زیردست قرار می‌گیرد. این حرکت از امر خاص به امر عام بی‌شمار یادداشت‌های دفترهای زندان را مشخص می‌کند. به ندرت عکس این مطلب صادق است — یعنی این که از تعمیمی مفروض برای پرداختن به امری خاص استفاده شود. در واقع، هنگامی قطعات، یا بخش‌های خاص اطلاعات یا مشاهدات خاص به بینشی عام یا تعمیم‌بخش می‌انجامند، تعمیم نمی‌تواند جایگاه یک نظریه فراگیر را به

دست آورد، نظریه‌ای که معنای ثابتی به خاص‌ها می‌دهد و در همان حال خود آن خاص‌ها مستقل باشند. تعمیم‌ها یا مفاهیم خودشان هرگز کامل یا کامل‌شده نیستند، همیشه در رابطه‌ای سیال و بیش از پیش پیچیده با سایر تعمیم‌ها و مفاهیم قرار دارند؛ آن‌ها همیشه به ترکیب‌هایی اشاره می‌کنند بدون این که هرگز به یک ترکیب قطعی نهایی برسند و همیشه خواستار بازگشت به جزئیات خاصی هستند، قطعاتی که خاص‌بودگی تاریخی‌شان را حفظ می‌کنند، حتی وقتی مفاهیم جدید و پیچیده‌تری که با یکدیگر پیوند دارند، در شبکه‌ای متغیر و بیش از پیش متراکم و گسترده از روابط قرار می‌گیرند.

برخی جنبه‌های به‌شدت مهم روابط بین خاص و عام در دفترها را می‌توان با مقایسه‌ی نخستین یادداشت که به «آکیله لوریا» اختصاص داده شده بود با روایت بعدتری برجسته کرد که نخستین صفحات از دفتر «ویژه»ای را تشکیل می‌دهند که عنوانش لوریناسم بود. در روایت اولیه، بخش آغازین و بلند این یادداشت اطلاعات کتاب‌شناختی درباره‌ی غریب‌ترین مکتوبات لوریا می‌دهد و آن‌ها را توصیف می‌کند. اما در سال‌هایی که یادداشت اولیه (۱۹۲۹) را از پیش‌نویس یادداشت دوم (۱۹۳۵) جدا می‌کند، کتاب‌شناسی آثار لوریا را لوییجی اینائودی - اقتصاددانی برجسته، شخصیتی روشنفکر و سیاسی - گردآوری و منتشر کرد. اکنون اطلاعات گردآمده از این کتاب‌شناسی برخی از اطلاعات ثبت‌شده در یادداشت اولیه گرامشی را آشکارا برای نگارش آن، که به حافظه‌اش متکی بود کامل و تعدیل می‌کند. (دقت و توجهی که بر اساس آن حتی ریزترین جزئیات کتاب‌شناسی با دقت تمام ثبت شده خیره‌کننده است). اما گرامشی از کتاب‌شناسی اینائودی که چیزی بیش از یک ابزار برای بررسی و کنترل جزئیات کتاب‌شناختی بود، تفسیری عام را استخراج می‌کند که به دیباچه‌ای بر بقیه‌ی این یادداشت بدل شد:

§ من برخی از «مستندات» اصلی را ثبت کردم که می‌توان در آن «غرابت» اصلی آکیله لوریا را یافت (از حافظه‌ام نقل می‌کنم: اکنون «کتاب‌شناسی آکیله لوریا» منتشر شده که لوییجی اینائودی، به عنوان ضمیمه‌ی **ریفورما سوچاله**، شماره ۵، سپتامبر - اکتبر ۱۹۳۲ تهیه کرده است؛ فهرست [من] آشکارا ناقص است و ممکن است «غرابت‌ها» در آن دیده نشود، غرابت‌هایی که از هر چیزی که ثبت شده مهم‌تر است. خود کار اینائودی نیز مهم است زیرا «شان» علمی لوریا را ارتقا می‌بخشد و ناگزیر نزد خوانندگان جوان این دوره تمام نوشته‌های لوریا را در یک «سطح» قرار می‌دهد، و به این ترتیب با انبوه «آثار»ی که لوریا نوشته تخیل را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد: ۸۸۴ قلم در این عصر فرهنگ کمی. برای این «زحمت و تلاش»، اینائودی سزاوار عضویت افتخاری در فهرست لوریایی‌هاست. علاوه بر این، باید اشاره کرد که اینائودی به عنوان

سازمان‌دهنده‌ی جنبش‌های فرهنگی مسئول «غرابت‌های» لوریا است و مشخصاً باید یادداشتی درباره‌ی این نکته نوشت. (1, §28)

نیازی نیست شرح دهیم که چگونه این افزوده به روایت اولیه‌ی یادداشت، حوزه‌ی لوریانیسم را بسط می‌دهد تا سازوکارهای گسترش و مشروعیت آن را در برگیرد و چگونه کل این پدیده را با تأملات درباره‌ی نقش روشنفکران در سازمان فرهنگ در بسیاری از بخش‌های **دفترهای زندان** پیوند می‌دهد. با این همه، شاید غیرضروری نباشد که توجه را به این واقعیت جلب کنیم که کتاب‌شناسی ایناودی، ابزاری پژوهشگرانه که می‌توانست به‌طور متعارف از لحاظ ایدئولوژیکی «خنثی» تلقی شود و بر اساس معیار عینی درست‌آزمایی مورد قضاوت قرار گیرد (یعنی آیا کامل است؟ آیا همه‌ی اطلاعات لازم را به درستی منتقل می‌کند؟)، حتی زمانی که به عنوان ابزاری «مفید» به کار گرفته می‌شود، از موشکافی انتقادی در امان نیست. و این موشکافی انتقادی دقیقاً فقدانِ جدیت یا دقت انتقادی را نشان می‌دهد که شاخصه‌ی تنظیم چنین ابزار به‌ظاهر «معصومی» به منزله‌ی کتاب‌شناسی است. نشان داده می‌شود که این «فقدان» و این «معصومیت» عناصری از پیچیدگی هستند: پژوهشگری معتبر (ایناودی) با رهاکردن نقش انتقادی‌اش، با تظاهر به این که بیرون از موضوع گردآوری «علمی»‌اش ایستاده است، رواج مجموعه‌ای از آثار (لوریا و لوریایی‌ها) را ارج می‌نهد و تشویق می‌کند که خصیصه‌اش عدم دقت در پژوهشگری و فقدان دقت انتقادی است. پیامدهای چنین نگرش‌های روشنفکرانه‌ای که این نوع فعالیت‌ها به بار می‌آورند، بسیار عظیم اند و به‌هیچ‌وجه به صحنه‌ی ایتالیا محدود نمی‌شوند، چنان که در بخش نتیجه‌گیری همین یادداشت آشکار می‌شود.

گرامشی در دو بند نهایی روایت تجدیدنظرشده‌ی یادداشت مربوط به «آکیله لوریا»، حرکت از خاص به عام را که در روایت اصلی رخ می‌دهد تکرار می‌کند، اما با تفاوتی چشمگیر. جلوه‌ها و اثرات لوریانیسم و از آن مهم‌تر، فقدان محدودیت انتقادی در فرهنگی که لوریانیسم را ممکن می‌سازد، اکنون یک معضل اروپایی دانسته می‌شود و نه فقط شرایط خاص ایتالیا. بندهای نتیجه‌گیری یادداشت «آکیله لوریا»، با لحاظ‌کردن تحولات عظیمی که در طی پنج سال پس از روایت نخستین رخ داد، آن را دستخوش تجدیدنظر و شرح و تفصیلی گسترده کرد:

لوریا نمونه‌ی فردی هیولایی نیست؛ بلکه او کامل‌ترین و عالی‌ترین نمونه‌ی رشته‌ای از نمایندگان قشر معینی از روشنفکران در دوره‌ی معینی است؛ به‌طور کلی، نمونه‌ای از آن روشنفکران

پوزیتیویست که به مسئله‌ی کارگران می‌پردازند و کمابیش معتقدند که فلسفه‌ی پراکسیس را تعمیق می‌بخشند، در آن تجدیدنظر می‌کنند و از آن فراتر می‌روند. اما باید خاطر نشان کرد که هر دوره‌ای فرجام‌یافته‌ترین و کامل‌ترین لوریانیسم خاص خود را دارد و هر کشوری سهم خود را؛ هیتلریسم نشان داد که در آلمان در زیر قلمرو آشکار گروهی از روشنفکران جدی، لوریانیسم هیولایی دندان تیز کرده و پوسته رسمی را شکسته و به عنوان مفهوم علمی و روش جدید «فرمالیته‌ی اداری» گسترده شده است. این که لوریا می‌تواند وجود داشته باشد، بنویسد، تحقیق کند، کتاب‌ها و مجلداتی را به هزینه‌ی خویش منتشر کند، اصلاً عجیب نیست: همیشه کاشفانی در حرکت ابدی و کشیشانی محلی بوده‌اند که **دنباله‌های اورشلیم آزادشده** را منتشر کنند. اما این واقعیت که او به ستون فرهنگ، به «استاد» بدل شد و این که به‌طور «خودجوش» مخاطبانی پرشمار یافت — این چیزی است که انسان را به تأمل درباره‌ی ضعف خاکریز انتقاد وادار می‌کند، وضعی که حتی در دوره‌های بهنجار نیز وجود داشت. باید به یاد داشت که در دوره‌های نابهنجار شوروشوق کنترل‌نشده‌ی افرادی مانند لوریا، که از حمایت گروه‌های متنفذ هستند، به‌سادگی می‌تواند بر هر خاکریز غلبه کند و با دگرگون کردن محیط فرهنگ روشنفکری که هنوز ضعیف است آن را برای دهه‌هایی که در پیش است به منجلا بکشاند.

فقط امروز (۱۹۳۵) پس از نمایش خشونت و رسوایی بی‌سابقه‌ی «فرهنگ» آلمانی زیر سلطه‌ی هیتلریسم، برخی روشنفکران از شکنندگی تمدن مدرن (با تمام جلوه‌های ضرورتاً متناقض خود) آگاه شده‌اند، تمدنی که از رنسانس آغازین (پس از سال ۱۰۰۰) سربرآورد و از طریق انقلاب فرانسه و حرکت ایده‌های شناخته‌شده به نام «فلسفه‌ی کلاسیک آلمان» و «اقتصاد کلاسیک انگلیسی» مسلط شد. از این جاست نقد پرشور روشنفکرانی مانند ژرژ سورل، مانند اسپنگلر، و غیره که حیات فرهنگی را با لاف و گراف خفه‌کننده و سترون پر کرده‌اند. (1, § 28)

اگر قرار باشد تفسیری مفصل درباره‌ی این قطعه بنویسیم، بی‌گمان با پرداختن به مهم‌ترین درونمایه‌های عمده‌ای که در دفترها در هم تنیده شده است نوشته خود را خاتمه می‌دادیم، درونمایه‌هایی که آشکارترین آن‌ها عبارت است از نقش روشنفکران در جامعه، رابطه‌ی بین فرهنگ و سیاست و نقد پوزیتیویسم. هم‌چنین می‌توانستیم این یادداشت و یادداشت‌های دیگر درباره‌ی لوریانیسم را با برشانسیسم، و برخی یادداشت‌های دیگر درباره‌ی روشنفکران اصلی ایتالیا («کشیش‌های سطح‌بالای» فرهنگ) پیوند زنیم تا بر اساس این **قطعات دفترهای زندان** به مطالعه‌ی مفصل درباره‌ی آن شرایط فرهنگی

بپردازیم که در ظهور فاشیسم نقش داشتند و کمک به حفظ آن کردند. با این همه، در این فرصت مایلیم توجه را فقط به دو اظهار نظر جلب کنم که در این قطعه ثبت شده و پیش‌تر در روایت‌های قبلی (و بسیار کوتاه‌تر) آمده بود اما اکنون می‌توان دید که پیامدهای فراگیرتری داشته است: (الف) پوزیتیویسم لایه‌ی مهمی از روشنفکران (که برای راحتی کار برچسب لوریایی خورده بودند) که به معضلات طبقه کارگر توجه می‌کردند و اعتقاد داشتند که کارگران به نوعی از زمان مارکس به بعد وضعیت بهتری پیدا کرده‌اند؛ (ب) بی‌مبالاتی و اغتشاش پژوهشگرانه‌ی لوریایی‌ها که نشانگان فقدان موشکافی و جدیت انتقادی در فرهنگ به‌طور عمده بود. این فقدان جدیت و موشکافی با ظاهری از علمی‌گرایی پنهان می‌شود، در حالی که هم‌زمان به نحوی از انتقادهای شدید مدارج بالایی روشنفکران اصلی — به اصطلاح حافظان نهایی تمدن — می‌گریزد (یا دست‌کم کاملاً به حاشیه کشانده نمی‌شود). یکی از دغدغه‌های عمده‌ای که در یادداشت‌های مربوط به لوریانیسم بیان شد (و هر جای دیگر) این است که اندیشه‌ورزی سرهم‌بندی‌شده، نظریه‌های واهی، بی‌مبالاتی انتقادی و بی‌مسئولیتی فکری عمومی خصیصه‌های منحصر‌بفرد طرفداران دست‌راستی، ارتجاعی، محافظه‌کار یا لیبرال فرهنگ نیست؛ آن‌ها به‌طور جدی اندیشه‌ی ترقیخواه، چپ‌گرا و حتی مارکسیستی را آلوده می‌کند.

از واکاوی مفصل و انضمامی فرهنگ که در دفترها انجام شده است، می‌توان کشف کرد که غیرممکن است فقط عناصر ارتجاعی را برای ظهور فاشیسم سرزنش کرد. از آن مهم‌تر می‌توان به این تشخیص رسید که مخالفان سوسیالیست و حتی مشخصاً مارکسیستی فرهنگ مسلط در بسیاری موارد نتوانستند یا در حقیقت نمی‌توانستند بدیلی منسجم و قانع‌کننده ارائه کنند — یعنی نمی‌توانستند به نحو موثری یک فرهنگ متقابل را ساخته و پرداخته کنند — زیرا خودشان از لحاظ دقت و موشکافی در مضیقه بودند و به طرز غیرانتقادی روش‌ها و پارادیم‌هایی را از فرهنگ مسلط اقتباس کرده بودند. روشن‌ترین گواه این موضوع را می‌توان در «جامعه‌باوری» شبه‌علمی یافت، پوزیتیویسم ناپژوهیده که بسیاری از یادداشت‌ها به آن انحرافات تحلیل‌برنده‌ای را نسبت می‌دهند که مارکسیسم را عامیانه کرد و گسترده‌ترین روایت‌های آن را ناموثر ساخت. دو معضل عمده مرتبط با هم در خصوص جامعه‌شناسی پوزیتیویستی صراحتاً در روایت بازنگری‌شده‌ی یادداشت مربوط به «استخوان کوچک کوویه» تشخیص داده می‌شوند که کمی بعد از یادداشت مفصل درباره‌ی آکیله لوریا در دفتر ۲۸ آمده است:

§ استخوان کوچک کوویه. شرح اصل کوویه. اما هرکسی کوویه نیست و «جامعه‌شناسی»، به ویژه نمی‌تواند با علوم طبیعی مقایسه شود. در آن، تعمیم‌های خودسرانه و «غریب» بسیار امکان‌پذیر است (و برای زندگی عملی زیان‌بارتر است). (28, §3)

از یک لحاظ، گرامشی در این روایت از یادداشت آشکار می‌کند که آنچه در صورت‌بندی قدیم خود به آن اشاره کرده بود، ولو به نحو مرموزانه، یعنی لوریانیسم شبه‌علمی، به نتایج غریبی می‌انجامد مشابه با آنچه از کاربرد نادرست روش‌های علمی حاصل می‌شود. با این همه، نکته‌ی دیگری در این جا هست که (دست‌کم صراحتاً) در یادآوری قبلی اصل کوویه ظاهر نمی‌شود بلکه بارها به شکل‌های گوناگونی در سراسر دفتر بیان می‌شود — یعنی این که یکی از بنیادی‌ترین خطاهای «جامعه‌شناسی» عبارتست از اقتباس یک‌جا و غیرانتقادی نوعی روش‌شناسی که مستقیماً از علوم طبیعی وام گرفته شده است. اهمیت چشمگیر این نکته برای خواننده‌ای آشکار است که به‌طور جدی به نقد گسترده، مفصل و گزنده‌ی گرامشی از اثر بوخارین با عنوان **ماتریالیسم تاریخی: نظام جامعه‌شناسی** که بخش مهمی از دفترها را اشغال می‌کند، توجه می‌کند. (کتاب بوخارین، در ویراست روسی‌اش عنوان فرعی «**کتاب درسی عمومی جامعه‌شناسی مارکسیستی**» را داشت و گرامشی پیوسته به آن با عنوان «راهنمای عمومی» ارجاع می‌داد.) هم‌چنین مهم است که به علامت نقل‌قول که اصطلاح «جامعه‌شناسی» را در روایت تجدیدنظرشده‌ی «استخوان کوچک کوویه» دربرگرفته توجه کنیم. در این مرحله، اصطلاح «جامعه‌شناسی» در دفترها معنای خاصی کسب کرده و با نظریه‌ها و روش‌شناسی‌های هم‌لوریایی‌ها و هم‌بوخارین پیوند می‌یابد. در حالی که بوخارین هرگز عضو (یا حتی عضو افتخاری مانند لویبجی اینائودی) جمع لوریایی‌ها نبود، با این همه ایده‌هایش مستقیماً به ایده‌های لوریا در تعدادی از یادداشت‌های دفترها شباهت داشت (مثلاً بنگرید به دفتر ۱۱، §21 و §29). بنابراین، اگرچه «استخوان کوچک کوویه» در دفترچه «لوریانیسم» قرار داده شده، پژوهش انتقادی اجمالی گرامشی تبعاتی دارد که از ویژگی‌های گروهی از روشنفکران موردبحث تحت عنوان لوریانیسم فراتر می‌رود. در واقع آنچه در موضوعات و معضلاتی که به‌طور سربسته با اشاره به «اصل کوویه» مطرح می‌شود همان تعریف مارکسیسم یا ماتریالیسم تاریخی یا چنان که گرامشی می‌نویسد، «فلسفه‌ی پراکسیس» است.

در **ماتریالیسم تاریخی**، بوخارین ماتریالیسم تاریخی را با جامعه‌شناسی یکی می‌داند و رابطه‌ی بین تاریخ و جامعه‌شناسی را به نحوی توصیف می‌کند که در آن برتری با جامعه‌شناسی است —

«جامعه‌شناسی» ای که به معنایی بی‌هیچ شک و شبهه پوزیتیویستی یا مکانیستی علمی تلقی می‌شد، بوخارین با ترسیم دیسه‌نمای رابطه‌ی علم و تاریخ در مقدمه، می‌نویسد:

دو شاخه‌ی مهم در میان علوم اجتماعی وجود دارند که نه تنها قلمرویی یکتا از زندگی اجتماعی بلکه کل زندگی اجتماعی را در غنایش بررسی می‌کنند؛ به بیان دیگر، آن‌ها نه تنها به مجموعه‌ای یکتا از پدیده‌ها توجه می‌کنند ... بلکه به سراسر زندگی جامعه، به منزله‌ی یک کل می‌پردازند و به تمام گروه‌های پدیده‌های اجتماعی توجه نشان می‌دهند. یکی از این علوم تاریخ است و دیگری جامعه‌شناسی ... تاریخ به پژوهش و توصیف این موضوع می‌پردازد که چگونه جریان زندگی اجتماعی در زمانی معین و در مکانی معین جاری شد ... جامعه‌شناسی به پاسخ به سوالاتی عام می‌پردازد مانند: جامعه چیست؟ رابطه‌ی گروه‌های گوناگون پدیده‌های اجتماعی (اقتصادی، حقوقی، علمی و غیره) با یکدیگر کدامست؛ تحول آن‌ها را چگونه باید توضیح داد؛ شکل‌های تاریخی جامعه کدامست؛ ما چگونه می‌توانیم این واقعیت را توضیح بدهیم که یک شکل تاریخی به دنبال شکل دیگر می‌آید و غیره و غیره؟ جامعه‌شناسی عام‌ترین (انتزاعی‌ترین) علم اجتماعی است. اغلب با نام‌های دیگری به آن ارجاع داده می‌شود مانند «فلسفه‌ی تاریخ»، «نظریه‌ی فرایند تاریخی».

اما این یک رابطه‌ی برابر نیست. بوخارین فقط سپهر گفتمان، وظایف جداگانه دو علم — «تاریخ» و «جامعه‌شناسی» — را تعریف نمی‌کند. بنا به طرح او، جامعه‌شناسی دستور کار تاریخ را تعیین می‌کند؛ یعنی رویه‌ها و اهداف پژوهش تاریخی که از پیش توسط جامعه‌شناسی تعیین شده است. این موضوع در بند بعدی روشن می‌شود:

جامعه‌شناسی چون قوانین عام تکامل انسان را توضیح می‌دهد، به عنوان روش برای تاریخ عمل می‌کند. مثلاً اگر این آموزه‌ی عام را مقرر سازد که صورت‌های حکومت به شکل‌های اقتصاد وابسته است، مورخ باید در هر عصر تاریخی بکوشد و بیابد که دقیقاً مناسبات کدامست و باید نشان دهد که جلوه‌ی انضمامی و خاص آن چیست. (HM, 14)

موضوع در جمله‌ی بعدی تا حدی مبهم می‌شود و به نظر می‌رسد که حاکمیت از این که جامعه‌شناسی به اطلاعات فراهم‌آمده از پژوهش تاریخی وابسته است: «تاریخ مواد و مصالح لازم را برای استنتاج نتایج جامعه‌شناختی و تعمیم‌های جامعه‌شناسانه در اختیار می‌گذارد، زیرا این نتایج از یک جنس نیستند بلکه از

فاکت‌های واقعی تاریخ استنتاج شده‌اند.» اما جمله‌ی آخر بند کاملاً روشن می‌کند که جامعه‌شناسی است که تاریخ را هدایت می‌کند و نه برعکس: «جامعه‌شناسی به‌نوبه‌ی خود دیدگاه معینی را صورت‌بندی می‌کند، وسیله‌ای برای پژوهش، یا چنان‌که اکنون می‌گوییم، روشی برای تاریخ.» در واقع معنای این حرف این است که جامعه‌شناسی پیشاپیش می‌داند، حتی قبل از این که منابع و مصالحی از تاریخ دریافت کند، قوانینی وجود دارد که بر تاریخ حاکم‌اند؛ آنگاه، بنا به این دیسه‌نما، تاریخ به عنوان یک دانش‌رشته همیشه با روشی که پیش‌تر جامعه‌شناسی در اختیار قرار داده است، روشی که اطمینان می‌بخشد تاریخ همیشه به کشف یا تایید قوانین عام می‌انجامد، به پژوهش‌هایش می‌پردازد. این دیدگاه سپس در نتیجه‌گیری بوخارین از مقدمه‌اش تقویت شد:

... نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی جایگاه معینی دارد، نه اقتصاد سیاسی است نه تاریخ؛ نظریه‌ی عام جامعه و قوانین تکامل آن است یعنی جامعه‌شناسی ... این واقعیت که نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی یک روش تاریخ است، به هیچ‌وجه اهمیت آن را به عنوان یک نظریه‌ی جامعه‌شناختی از بین نمی‌برد. اغلب اوقات یک علم انتزاعی‌تر ممکن است دیدگاه (روشی) را برای علوم کم‌تر انتزاعی در اختیار گذارد. در این جا نیز این موضوع صادق است ... (HM, 15)

ایراد اصلی که در دفترهای زندان علیه بوخارین مطرح شد این است که ضمن این که ادعا می‌کند نظریه‌ی «راستین» «فلسفه‌ی پراکسیس» را بسط می‌دهد، هرگز «شرحی منسجم و منطقی از مفاهیم فلسفی‌ای که تحت عنوان فلسفه‌ی پراکسیس عموماً شناخته شده‌اند (که بسیاری از آن‌ها جعلی‌اند و از منابع نامربوط آمده‌اند و به این عنوان باید نقد شوند و افشا شوند) ارائه نکرده است.» در عوض، بوخارین از خودِ جامعه‌شناسی، فلسفه‌ای بیرون می‌آورد — فلسفه‌ی پراکسیس. اما پیش‌فرض جامعه‌شناسی «یک فلسفه است، یک جهان‌بینی‌ای که جزء پیرو آن است.» و جامعه‌شناسی بوخارین نیز استثنا نیست؛ جامعه‌شناسی‌اش در واقع متکی است بر فلسفه‌ی ماتریالیستی. به جای تایید ماتریالیسم تاریخی به عنوان یک مفهوم مستقل، حقیقتاً انقلابی و بدیل، بوخارین آن را تابع فلسفه‌ای قدیمی (یعنی ماتریالیسم پوزیتیویستی) می‌کند، فلسفه‌ای که از فرهنگی هژمونیک نشئت می‌گیرد.

جامعه‌شناسی تلاشی بوده است برای خلق روش علم تاریخی - سیاسی که به نظام فلسفی بسط‌یافته، پوزیتیویسم تکامل‌گرا، وابسته بوده است، و علیه آن جامعه‌شناسی واکنش نشان داده

است اما فقط به طور ناقص. بنابراین، جامعه‌شناسی گرایشی قائم به ذات شده است، فلسفه‌ی غیرفیلسوفان شده است، تلاشی برای توصیف و طبقه‌بندی دیسه‌نمای فاکت‌های تاریخی و سیاسی بنا به معیارهایی که بر مبنای مدل علوم اجتماعی ساخته شده است. بنابراین، جامعه‌شناسی تلاشی است برای استخراج «تجربی» قوانین تکامل جامعه‌ی انسانی به گونه‌ای که آینده را با همان قطعیتی پیش‌بینی کند که می‌توان پیش‌بینی کرد؛ درخت بلوط میوه‌ی بلوط بار می‌دهد. تکامل‌باوری عامیانه در بنیاد جامعه‌شناسی نمی‌تواند اصل دیالکتیکی گذار از کمیت به کیفیت را درک کند. (II, §26)

خطای بوخارین شبیه خطای لوریایی‌ها است: بوخارین بنده‌ی علوم طبیعی می‌شود (جالب این‌که، بوخارین در *ماتریالیسم تاریخی* حتی به علوم طبیعی روی می‌آورد تا اثبات کند که رخدادهای انقلابی حاصل از «تغییرات ناگهانی» یا «دگرگونی‌های شدید» نظریه‌ی فرگشتی را نقض نمی‌کند و در این بستر به نظریه‌ی مصیبت‌بار کوویه — که آن را «ساده‌لوحانه» توصیف می‌کند — اشاره می‌کند.) ملاحظاتی که در یادداشت مربوط به «استخوان کوچک کوویه» می‌توان خواند، تذکراتی هستند علیه کل رویکرد بوخارین. اولاً، «جامعه‌شناسی را نمی‌توان با علوم طبیعی مقایسه کرد» و بنابراین نمی‌توان تحولات جامعه را به همان شیوه‌ی رشد درخت بلوط از دانه‌ی بلوط توصیف کرد، و نمی‌توان تاریخ را به همان سبک و سیاق دیرین‌شناسی ساخت که با مددگرفتن از اصل کوویه، دایناسوری را از طریق استخوان‌هایش بازسازی می‌کند. ثانیاً، استفاده‌ی نادرست از اصول علوم طبیعی در جامعه‌شناسی به استنتاجاتی «غریب» می‌انجامد که پیامدهای عملی زیان‌باری دارد. یادداشت‌های گرامشی درباره‌ی لوریا و لوریایی‌ها نمونه‌های متعددی را از نتایج جامعه‌شناسی پوزیتیویستی در اختیار ما می‌گذارد. در سلسله‌ی یادداشت‌های ضدبوخارین، اما می‌توان ملاحظات بسیار روشنگرانه‌ای را درباره‌ی تاثیرات وحشتناک جامعه‌شناسی پوزیتیویستی در کارآیی سیاسی مارکسیسم یافت. عنوان یکی از یادداشت‌ها چنین است: «تقلیل فلسفه‌ی پراکسیس به جامعه‌شناسی» — یادداشتی نسبتاً بلند و بی‌نهایت مهم که به انواع موضوعات تعیین‌کننده می‌پردازد. ابتدا، من قطعه‌ای از آن را نقل می‌کنم که به مستقیم‌ترین شکل ممکن به زبانی می‌پردازد که علم‌گرایی جامعه‌شناختی مسبب آن است:

علاوه‌براین، بسط قانون آمارها به علم و هنر سیاست ممکن است پیامدهای بسیار جدی‌ای داشته باشد چرا که از آن برای صورت‌بندی دورنماها و برنامه‌های عمل استفاده می‌کنند. در حالی که در

علوم طبیعی، قانون [آماری] فقط می‌تواند خطاها و گاف‌هایی ایجاد کند که به آسانی با پژوهش بیش‌تر تصحیح شود و به هر حال فقط باعث به ریشخندگرفته‌شدن دانشمندی می‌شود که از آن استفاده کرده بود، در علم و هنر سیاست، ممکن است کار به فجایع واقعی بکشد که آسیب‌هایی جبران‌ناپذیر بزند. در واقع، در سیاست اقتباس قانون آمارها به عنوان یک قانون اساسی، که ناگزیر در کار خواهد بود، نه تنها خطایی علمی است بلکه در عمل به یک خطای عملی می‌انجامد؛ علاوه بر این، تنبلی ذهنی و تنک‌مایگی نظام‌مند را پرورش می‌دهد. باید خاطرنشان کرد که هدف کنش سیاسی دقیقاً بیرون‌آوردن توده‌ها از حالت انفعالی است؛ یعنی از بین بردن قوانین اعداد بزرگ. اکنون چگونه می‌توان این قانون را قانونی جامعه‌شناختی در نظر گرفت؟ (II, §25)

گرامشی در این یادداشت در ادامه توضیح می‌دهد که چگونه جامعه‌شناسی پوزیتیویستی با برنامه‌ی سیاسی مارکسیسم ناسازگار است. فلسفه‌ی جبرگرایی (یعنی ماتریالیسم فلسفی) نسخه‌ای است برای انفعال، توده‌ها را پذیرای جذبه‌ی کاریزماتیک رهبران منفردی می‌کند که یک‌دست‌سازی مکانیکی احساسات توده‌ای را تداوم می‌بخشند. در مقابل، وظیفه‌ی «حزب توده‌ها» براندازی نظم «ناتورالیستی» قدیم با ارتقاء آگاهی انتقادی است. به بیان دیگر، ماتریالیسم تاریخی توده‌ها را سازنده‌ی تاریخ می‌داند، اما نه به عنوان بازیگران ناآگاه در درامی مکانیکی که بنا به قوانین طبیعی تغییرناپذیر آشکار می‌شود — قوانینی که علاوه بر این به آنانی که ادعا می‌کنند آن‌ها را کشف می‌کنند و بر پایه‌ی دانش «علمی»‌شان برای خود حقوق رهبری قائل هستند، تمایز، امتیاز و قدرت می‌بخشد.

از این قطعه به تنهایی می‌توان دریافت که چگونه نقد بوخارین نه فقط در راستای نقد پوزیتیویسم است، یعنی نقدی که بر تمامی یادداشت‌های گرامشی مسلط است، بلکه هم‌چنین در امتداد تلقی‌اش از سوسیالیسم است به عنوان فرهنگی متمایز، پافشاریش بر لزوم آموزش توده‌ها به نحوی که بتوانند آگاهی انتقادی کسب کنند، مخالفتش با جزم‌گرایی و دمکراتیسم بنیادی‌اش و نقش حزب کمونیست، «شهریار نوین» (و از این‌رو تلقی خاصی که از ماکیاولی دارد). این قطعه‌ی خاص هم‌چنین تأییدی است بر دلمشغولی‌های پایدار نسبت به تاریخ که در سراسر دفترها بارز است. این یادداشت به‌سهولت نظرات گرامشی را در خصوص مکتب لومبروزویی جامعه‌شناسان به یاد می‌آورد که تبیین‌های «علمی»‌شان درباره‌ی رفتار نابهنجار از بررسی تاریخچه‌ی گروه‌های فرودست دوری می‌کند. در واقع، این یادداشت به فهم غنی‌تر تأکیدی معروف یاری می‌رساند (تأکیدی که در صفحات **دفترهای زندان** در مخالفت با

بوخارین نیز شاهد هستیم): در عبارت «ماتریالیسم تاریخی» باید به یاد داشت که «تأکید بر واژه‌ی دوم یعنی "تاریخی" گذاشته شود و نه بر واژه‌ی اول که خاستگاهی متافیزیکی دارد» (II, §27). در واقع، بخش آغازین یادداشت «تقلیل فلسفه‌ی پراکسیس به جامعه‌شناسی» قویاً متذکر می‌شود که روایت جامعه‌شناختی تقلیل‌گرایانه‌ی ماتریالیسم تاریخی از ناتوانی در ارزیابی اهمیت و پیچیدگی تاریخ نشئت می‌گیرد؛ ناتوانی‌ای که عامل دفرمه‌شدن مارکسیسم و نظرات غریبی است که به اصطلاح توسط طرفداران به ظاهر ارتدوکس آن (مثلاً بوخارین) و نه چندان ارتدوکس (مثلاً لوریایی‌ها) مطرح شده است.

تقلیل [فلسفه‌ی پراکسیس به جامعه‌شناسی] بازنموده تصلب‌گرایش منحرفی است که انگلس پیش‌تر نقد کرده بود (در نامه‌هایی به دو دانشجو [ژوزف بلوخ و هاینس اشتارکنبورگ، به ترتیب در ۲۱ دسامبر ۱۸۹۰ و ۲۵ ژانویه‌ی ۱۸۹۴] که در *سوسیالیست‌تیشسه آکادمیکر* منتشر شد [اول و پانزدهم اکتبر ۱۸۹۵]) و عبارت است از تقلیل برداشتی از جهان به مجموعه‌ای مکانیکی از فرمول‌هایی که به فرد این تصور را می‌دهد که تمامیت تاریخ را در جیب خود دارد. این برداشت مشوق اصلی برای بدیهه‌گویی‌های ژورنالیستی «نوابغ» احمق است. (II, §25)

به بیان دیگر، رویکرد «جامعه‌شناسان» به تاریخ همانند رویکرد کوویه به استخوان‌ها است. آنان مجهز به مجموعه‌ای اصول روش‌شناسی هر قلم را در جایگاه خاص خود درون تمامیتی از پیش تعیین‌شده قرار می‌دهند. چون آن‌ها فرمول‌های مکانیکی را به اشتباه جای تاریخ می‌گیرند، هیچ تجربه‌ی تاریخی وجود ندارد، هیچ رویدادی که در خاص‌بودگی‌اش حضور داشته باشد. هر قلم که با پژوهش تاریخی آشکار می‌شود، فقط در خدمت پرکردن جزییات و تایید صحت تصویر عمومی است. این همان اتفاقی است که هنگامی رخ می‌دهد که فلسفه و علوم اجتماعی تابع نوع یکسانی از «ناتورالیسم» می‌شوند که در اصل کوویه گنجانده شده بود. (گرامشی به نظریه‌ی کوویه به معنای دقیق کلمه اعتراض نمی‌کند؛ در واقع سوءاستفاده و سوءکاربرد از مفاهیم علمی است که خشم انتقادی‌اش را برمی‌انگیزد.)

جملات بعدی همین یادداشت روایت بدیل ماتریالیسم تاریخی را مطرح می‌کند. بنا به این روایت، فلسفه‌ی پراکسیس جامعه‌شناسی نیست بلکه تاریخ است و روش‌شناسی مناسب آن نه از علوم طبیعی بلکه باید از قلمرو نقد و تفسیر استخراج شود یعنی «متن‌شناسی».

تجربه‌ای که فلسفه‌ی پراکسیس روی آن بنا شده است نمی‌تواند دیسه‌نمایی شود؛ این تجربه خود تاریخ است در تنوع و تضارب بی‌کرانش که مطالعه‌ی آن می‌تواند به «متن‌شناسی» به عنوان روش پژوهش برای اطمینان‌یافتن از فاکت‌های ویژه و فلسفه‌ای بیانجامد که به عنوان روش‌شناسی عام تاریخ درک می‌شود. شاید این همان چیزی است که مقصود آن دسته از نویسندگانی بود که، چنان‌که خیلی اجمالی در نخستین فصل [در واقع «مقدمه»] **درس‌نامه** [بوخارین] به آن اشاره شد، امکان برساختن جامعه‌شناسی را از فلسفه‌ی پراکسیس منکر می‌شوند و ادعا می‌کنند که فلسفه‌ی پراکسیس فقط به‌طور خاص در جستارمابه‌های تاریخی خاص وجود دارد (این ادعا که با صراحت و ناشیانه مطرح شده است، بی‌گمان خطاست و همانند یک شکل جدید عجیب نومی‌الیسم و شکاکیت فلسفی به نظر می‌رسد). انکار این که می‌توانیم یک جامعه‌شناسی بسازیم، جامعه‌شناسی‌ای که به معنای علم جامعه درک می‌شود، یعنی به عنوان علم تاریخ و سیاست، که همانند با فلسفه‌ی پراکسیس نیست، به معنای آن نیست که نمی‌توانیم متمم تجربی مشاهدات عملی را برسازیم که سپهر متن‌شناسی را به آن نحو سنتی که درک می‌کنیم، گسترده سازد. در حالی که متن‌شناسی بیان روش‌مندانه‌ی اهمیت اطمینان‌یافتن و مشخص کردن فاکت‌های خاص در «تفرد» یگانه‌شان است، نمی‌توانیم فایده‌ی عملی تشخیص «قوانین گرایشی» عام‌تر را کنار بگذاریم که در سیاست منطبق است با قوانین آماری یا اعداد بزرگ که به پیشرفت برخی علوم تجربی یاری رسانده‌اند. اما تاکید نشده است که قانون آماری فقط تا زمانی کاربرد دارد که توده‌های عظیم مردم در مقابله با موضوعاتی که مورد توجه مورخ یا سیاستمدار است منفعل باقی بمانند یا فرض می‌شود منفعل هستند. (II, §25).

در نخستین روایت همین یادداشت، مناسبات میان مارکسیسم، تاریخ و متن‌شناسی حتی موشکافانه‌تر توصیف شده است: «تجربه‌ی "ماتریالیسم تاریخی، خود تاریخ است، مطالعه‌ی فاکت‌های خاص، "متن‌شناسی" ... "متن‌شناسی" بیان روش‌مندانه‌ی اهمیت فاکت‌های ویژه است که به عنوان "مفردات" قطعی و خاص درک می‌شود» (7, §6).

بنا به نظر بوخارین، تاریخ نوعی فعالیت است، قلمرو پژوهشی که قوانین جامعه‌شناختی آن را هدایت می‌کنند؛ بنا به این نظر تاریخ به عنوان شیوه‌ی پژوهش، ندیمه‌ی جامعه‌شناسی است. در مقابل، در یادداشت‌های گرامشی، رابطه‌ی تاریخ و جامعه‌شناسی تقریباً یکسره از هم گسیخته است: جامعه‌شناسی پوزیتیویستی به قوانین عام انتزاعی می‌پردازد که از تجربه‌ی زیسته‌ی تاریخ جدا شده است و، علاوه بر

این، کار ماتریالیسم تاریخی این است که همان قوانین را نقض کند، از آن‌ها فراتر برود و یقین یابد که انسان‌ها امکان شکل دادن به تاریخ خود را دارند. از این‌رو، همین یادداشت در ادامه تایید می‌کند که حزب سیاسی‌ای (ارگانیسم جمعی) که ماتریالیسم تاریخی متصور است، نمی‌تواند دانش خود را از "احساسات توده‌ای"، از قوانین آماری تولیدشده توسط جامعه‌شناسی کمی کسب کند. در عوض، به این دانش، «از طریق "مشارکت فعالانه و پویا"، از طریق "همدردی"، از طریق تجربه از امور خاص بی‌واسطه، از طریق نظامی که می‌توان "متن‌شناسی" زنده نامید» رسید (II, §25).

این به معنای آن نیست که جامعه‌شناسی سودمند نیست؛ بلکه فقط باید بر ادعاهایش نظارت کرد، قدرت تمامیت‌بخش آن را از مشروعیت انداخت، کاربردهای آن را باید به دقت محدود کرد، و نتایج «علمی» آن را همیشه باید تابع نقد تاریخی قرار داد و نه برعکس. گرامشی در بستر دیگری و در یادداشتی تحت‌عنوان «برهان‌های فرهنگی. استخوان کوچک کوویه» به بحث درباره‌ی فایده‌ی جامعه‌شناسی پرداخت. جامعه‌شناسی در این یادداشت زیر نوری مثبت مشاهده می‌شود، اما به این دلیل که فقط به‌منزله‌ی یک ابزار برای برساختن فرضیه‌ها لحاظ می‌شود و نه برای صورت‌بندی حقیقت‌های جهان‌شمول. روش‌های جامعه‌شناسی، نشئت گرفته از علوم طبیعی، نه فقط هنگامی که در علوم اجتماعی به کار بسته می‌شوند، بلکه هنگامی که به پدیده‌های طبیعی نیز اعمال می‌شوند، خطاپذیر تلقی می‌شوند. علاوه‌براین، جامعه‌شناسی قاطعانه در جایگاه پیرو نسبت به تاریخ قرار داده می‌شود و ممکن است آن را کامل کند اما جایگزین آن نمی‌شود.

اصل کوویه مبتنی است بر همبستگی اجزای ارگانیک منفرد بدن که بنا به آن می‌توان کل بدن را از یکی از اجزای آن ساخت (مشروط بر آن که این جزء فی‌نفسه کامل باشد) — با این همه باید با دقت آموزه‌ی کوویه را برای بسط درست اندیشه‌اش از نو بررسی کرد — این آموزه را باید یقیناً درون سنت اندیشه‌ی فرانسوی، درون «منطق» فرانسوی، گنجانده و به اصل حیوان-ماشین پیوند داد. لازم نیست بررسی کنیم که آیا این اصل در زیست‌شناسی کاملاً معتبر بوده یا نه؛ به نظر می‌رسد این امر ممکن نیست (مثلاً می‌توان به نوک‌اردکی فکر کرد که ساختار آن هیچ «منطقی» ندارد و غیره). اما می‌توان بررسی کرد، استعاره به کنار، که آیا این اصل همبستگی در جامعه‌شناسی مفید، درست و زیایست یا خیر. به نظر می‌رسد که پاسخ آشکارا مثبت باشد. اما باید مراقب بود: در خصوص تاریخ گذشته، اصل همبستگی (مانند اصل قیاس) نمی‌تواند جایگزین سند شود، یعنی نمی‌تواند چیزی غیر از تاریخ فرضی را فراهم آورد، تاریخی محتمل اما فرضی. اما در

خصوص کنش سیاسی و کاربرد اصل همبستگی (مانند اصل قیاس) در آنچه قابل پیش‌بینی است، یعنی در ساخت فرضیه‌ها و دورنماهای ممکن، موضوع فرق می‌کند. این اصل مفید، صحیح و در قلمرو فرضیه‌ها سودمند است، و مسئله این است که دریابیم چه فرضیه‌ای محتمل‌تر از همه است ... یقیناً هنگامی که اصل همبستگی برای تبیین کنش‌های افراد یا حتی یک گروه به کار برده می‌شود، اغلب خطر درغلتیدن به امور خودسرانه وجود دارد: افراد مانند گروه‌ها اغلب «منطقی»، «منسجم» و «نتیجه‌دار» عمل نمی‌کنند، اما همیشه مفید است که با این فرض شروع کنیم که آن‌ها به این شیوه عمل می‌کنند. طرح پیش‌فرض «ناعقلانی‌بودن» انگیزهای کنش، سودمند نیست. فقط می‌تواند مقصود جدلی داشته باشد و فرد را قادر می‌کند که مانند فیلسوفان مدرسی بگوید: «از یاوه هر چیزی نتیجه می‌شود» (14, §29).

چنانچه روش‌های جامعه‌شناسی را به این طریق بررسی کنیم و با همه‌ی این احتیاط‌ها به آن نزدیک شویم، این ممکن است به لحاظ سیاسی سودمند باشد. با محدود کردن اصل کوویه به سپهر امور فرضی در چارچوب بستری آشکارا محدودشده، می‌توان در مقابل خطرات (و وسوسه‌ی) ارتقای آن به جایگاه یک جهان‌بینی، فلسفه، اقدامات احتیاطی به عمل آورد. زیرا نهایتاً نقد پوزیتیویسم و صفحات ضدبوخارینی در **دفترهای زندان**، مانند بخش‌های ضد کروچه، براساس نیاز مبرم به محافظت از ماتریالیسم تاریخی در مقابل یورش‌ها (و از آن خود کردن‌های) متافیزیک برانگیخته شده بود. تأکید بر تاریخ — به معنای تفاوت، تکثر، خاص بودن امر ویژه — کمابیش دفاع و مقاومت فعالی را در مقابل متافیزیک در چهره‌های گوناگونش، به ویژه ماتریالیسم و ایده‌آلیسم فلسفی، ایجاد می‌کند. در حالی که انگیختار متافیزیکی با بی‌دقتی امر خاص را در امر عام جذب می‌کند و بی‌درنگ فعلیت فردی را تابع مقتضیات تمامیت می‌کند، تاریخ به روایتی که در دفترها درک می‌شود، در جست‌وجوی راه‌هایی برای دست‌یافتن به پاره‌نوشتار، اطمینان‌یافتن از خاص‌بودگی‌اش و تکیه بر تفاوت است. تاریخ با ایجاد زاویه دیدی ممتاز از ژرف‌اندیشی و دخالت در فعالیت‌های عملی و دنیوی متن‌شناسی و نقد به این هدف دست می‌یابد. زیرا همانطور که نبود باریک‌اندیشی انتقادی و فقدان توجه متن‌شناختی به امر خاص باعث عامیانه‌ساختن و کژدیده‌کردن مارکسیسم می‌شود، به همین ترتیب نیز نقد و متن‌شناسی برای حراست از امر یگانه، یعنی کیفیت انقلابی ماتریالیسم تاریخی لازم است. مدخلی که اساساً عنوان «ماکیاولی و مارکس» را دارد و روایت تجدیدنظریافته‌ی آن در دفتری قرار داده شده که مختص به «یادداشت‌های مربوط به سیاست ماکیاولی» است مشتمل بر سخن زیر است:

نوآوری پایه‌ای فلسفه‌ی پراکسیس در علم سیاست و تاریخ اثبات این موضوع است که «طبیعت انسانی» انتزاعی، ثابت و نامتحرک (مفهومی مشتق‌شده از اندیشه‌ی دینی و استعلا‌باوری) وجود ندارد بلکه طبیعت انسان مجموعه‌ای است از مناسبات اجتماعی تاریخاً متعین؛ یعنی این یک واقعیت تاریخی است که می‌تواند در حدودمرزهایی معین، با روش‌های متن‌شناسی و نقد، تأیید شود. (20 §, 13)

روش‌های متن‌شناسی و نقد در همه جای دفترهای زندان گرامشی عمل می‌کنند. واکاوی نقادانه‌ی مستمر و دقیق کروچه که بخش چشمگیری از **دفترهای زندان** را اشغال می‌کند، بسیار معروف است و اهمیت آن‌ها را تعداد بیشماری از منتقدان خاطر نشان کرده‌اند. آنچه کمتر معروف اما به همان اندازه برجسته است، نقد مفصل گرامشی از بوخارین است. به همین منوال، دقیقاً می‌دانیم شمار زیادی از یادداشت‌ها به واکاوی انتقادی فرهنگ ایتالیا و به ویژه ادبیات اختصاص داده شده است. اما آنچه به نحو نامکفی ارزیابی و عمدتاً نادیده گرفته شده، حجم عظیم اطلاعات واقعی مفصلی است که در دفترها ضبط شده است — به دلایلی روش «متن‌شناختی» که در دفترها جریان دارد، توجه زیادی را به خود جلب نکرده است. خیلی دشوار نیست که درک کنیم چرا چنین است. عملاً هر توصیف و بحث درباره‌ی متن گرامشی متضمن ملاحظاتی درباره تکه تکه بودنش و خصلت ناکامل آن است. چنین ملاحظاتی غالباً ملازم این فرضیه است که وظیفه‌ی پژوهشگر گرامشی است که از این قطعات پراکنده، کل منسجمی را بسازد. تلویحاً یا صراحتاً، سرشت تکه‌تکه‌ی دفترها معمولاً به شرایط وحشیانه‌ای نسبت داده می‌شود که در آن تألیف شدند. تکه‌تکه بودن، به بیان دیگر، مانعی نامیمون پنداشته می‌شود در مقابل فهم این که گرامشی قصد داشته چه چیزی بگوید یا چه می‌گفت اگر فقط وقت و وسایل تهیه‌ی کتابی «متعارف» یا مجموعه‌ای از کتاب‌ها را می‌داشت. از این رو برای «انتظام‌بخشیدن» به دفترها، جمع‌آوری قطعات مرتبط با درونمایه‌هایی معین یا مباحثی معین، تلاش‌هایی صورت گرفته است. اغلب این درونمایه‌ها یا مباحث از عنوان‌هایی گرفته شده‌اند که بر خود بسیاری از دفترها نقش بسته است: «فلسفه‌ی بنه‌دِتو کروچه»، «نیکولو ماکیاولی»، «یادداشت‌ها و قطعاتی برای مجموعه‌ای از جستارها درباره‌ی تاریخ روشنفکران»، «روشنفکران و فورديسم»، «نقد ادبی» و غیره. تا حدودی این امر با توجه به حجم خود دفترها، نیاز به ارائه‌ی آن‌ها در شکلی «خواندنی» و عدم اهمیت یا عدم مناسبت نسبی **ظاهری** بسیاری از یادداشت‌ها برای بسط درونمایه‌های عمده‌ای که در دفترها به آن پرداخته شده منطقی است. سپس ویراستار،

پژوهشگر یا مفسر گرامشی احساس اجبار می‌کند که این قطعات را گرد آورد و مانند کوویه‌ی آن روزگار آن‌ها را به هم بدوزد. گاهی این عملیات بازسازی مسئولانه، یعنی با آگاهی انتقادی از محدودیت‌هایش، انجام می‌شود. اما زمانی دیگر، این عملیات با این باور گمراه‌کننده انجام می‌شود که می‌توان به واقع نه فقط اندیشه گرامشی بلکه خود گرامشی را بازسازی کنیم. این نوع اخیر عملیات همان چیزی است که محصولاتی مانند «گرامشی لنینیست» یا «گرامشی ایده‌آلیست کروچه‌ای» یا شماری دیگر از گرامشی‌ها را به بار می‌آورد. حتی فراخوان برای «رهایی گرامشی» از انواع اقتباس‌های او غالباً با این اعتقاد همراه است که می‌توان به دفترهای تکه‌تکه‌ی او بازگشت و از آن‌ها یک گرامشی و یگانه گرامشی «واقعی» را بازسازی کرد. هرگاه این عمل انجام شود، دفترها به شکارگاه جذابی بدل می‌شود که از آن‌ها می‌توان آنچه را که «مهم» است برچید و آنچه را که «تصادفی» می‌دانیم نادیده بگیریم – و بی‌گمان هر کس دیگری را متهم می‌کند که قطعات «درست» و روابط «درست» بین آن‌ها را تشخیص نداده یا بر اهمیت جزئیات معینی با نادیده گرفتن عناصر دیگر تأکید گذاشته است.

این تصور که این بازی نقطه پایانی دارد بی‌هوده است. حتی دقیق‌ترین و کامل‌ترین بازتولید دست‌نوشته‌ی گرامشی که با وسواس تمام انجام شده باشد، این جدل را حل و فصل نخواهد کرد یا این که هنوز تمایل به بازسازی گرامشی «راستین» وجود خواهد داشت. اما فقط با مطالعه و جست‌وجو در متن کامل دفترهاست که می‌توان ارزیابی جامعی از مقصود گرامشی داشت که می‌گوید باید تأکید را بر تاریخ «در تنوع و تکثر بی‌کران آن» گذاشت. سرشت پراکنده‌ی دفترها دست‌کم تا حدودی ناشی از روش «متن‌شناختی» حاکم بر تألیف آن‌هاست. «متن‌شناسی» مستلزم توجه موشکافانه به جزئیات است، می‌کوشد تا از خاص‌بودگی امر خاص اطمینان یابد. بسیاری از عناصری که دفترها را می‌سازند دقیقاً همین کار را می‌کنند – آن‌ها تاریخ را در تنوع و تکثر بی‌کران ثبت می‌کنند. یقیناً، شبکه‌های پیچیده‌ای از مناسبات میان این جزئیات برقرار است و آن‌ها نیز به نوبه‌ی خود به مفاهیم و نظریه‌های عامی می‌انجامند که معروف‌ترین آن‌ها «هژمونی» است. اما اگر اجازه داده می‌شد که پیشینه‌ی پر از جزئیات امر خاص زائل شود، اگر روابط میان قطعات به نحو دائمی تثبیت می‌شد، آنگاه مفاهیم و نظریه‌ها با این خطر مواجه بودند که به جزمیاتی متصلب شوند. برای تثبیت روابط بین قطعاتی که **دفترهای زندان** را می‌سازند، باید متن‌شناسی را به نفع اصل کوویه کنار گذاریم. باید هر قطعه را در رابطه‌ای لازم و ثابت با قطعات دیگر به نحوی قرار داد تا ساختار تمام‌عیاری را به وجود آورد که بتوان در کلیت آن تعمق کرد. اما تاریخ در دفترها به مثابه‌ی «تجربه» ظاهر می‌شود نه به عنوان تعمق، و تجربه‌ای که فلسفه‌ی پراکسیس بر آن استوار است، نمی‌تواند دیسه‌نمایی شود.

اشاره به کوویه در نخستین صفحات دفتر نخست شامل هشدار و دعوتی است ضمنی. این اشاره علیه خطر تعجیل در رسیدن به نتیجه هشدار می‌دهد و ما را دعوت می‌کند که به امر خاص توجه کنیم. گرامشی این هشدار و دعوت را در مناسبت‌های بی‌شمار تکرار می‌کند — دست‌نوشته سرشار است از عبارتهایی مانند «این موضوع باید بررسی شود»، «این امر به مطالعه‌ی بیش‌تری نیاز دارد»، «باید از این فاکت مطمئن شد». گرامشی در بندهای آغازین دفترهای هشتم و یازدهم به شدت بر سرشت موقتی یادداشت‌ها تأکید می‌کند و متذکر می‌شود که نتایج معینی که در آن‌ها مطرح شده، ممکن است کاملاً نادرست باشند. او در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۹، چند ماه پس از آن که یادداشت کوتاه «استخوان کوچک کوویه» را نوشت، در نامه‌ای به همسرش، یولیا شوخت، چنین نوشت:

«شاید، و در واقع به احتمال زیاد، برخی داورهاییم گزافه و حتی نامنصفانه باشند. شاید کوویه به بازسازی مگاتریوم یا ماستودون از استخوان ریز راضی بود، اما این هم می‌توانست رخ دهد که از قطعه‌ی دم یک موش به ساختن یک مار ماهی برسیم.» (LC, 314)

راهی که **دفترهای زندان** برای اجتناب از چنین خطاهایی پیشنهاد می‌کند این است که به روش‌های نقد و متن‌شناسی وفادار باقی بمانیم. این روش‌ها، به نحوی که در دفترها به کار گرفته شده است، هم‌چنین هم‌هنگام به عنوان سلاح و سپری در مقابل تمامی شکل‌های جزم‌گرایی و رازآمیزی عمل می‌کند. نظریه و عمل نقادی متن‌شناختی که در دفترها یافت می‌شود، فی‌نفسه مهم‌ترین سهم را در شرح و بسط فلسفه‌ی ضدجزم‌گرایی پراکسیس دارد.